

اثری از : ولید

جابجائی تضاد ها

جابجائی تضاد ها

توضیح ویراستار:

هم اکنون از نوشتن این اثر بیست و هفت سال و اندی می گذرد. خواندن مطالب مطروحه در این سند تاریخی، ما را به چند نکته متوجه می سازد:

اول این که به ما نشان می دهد که رهبران آن زمان "ساما" با چه دیدگاه و تفکری به قضایای جامعه می دیدند و تحلیل شان برچه مبانی فکری استوار بوده است، ولذا هرگونه توجیهی غیر از این خلاف واقع است.

دوماً خواندن این اثر ما را به سطح فهم و توانمندی های برخی از اعضای کمیته مرکزی (درکنار و همراه رهبرش) آشنا می سازد و نشان می دهد که "ساما" برخلاف برخی نهادهای دیگر، یک سازمان متمرکز به فرد نبوده، که هرگاه رهبرش چیزی نوشت، خوب و الا دیگران حرفی برای گفتن و توانی برای عمل نداشته باشند و آنگاه جنجال برانگیز شوند. عضویت در کمیته مرکزی یعنی در همه امور تئوریک و عملی شایسته رهبری بودن، نه این که صرف نام آن را یدک کشیدن.

سوماً خواندن این اثر نشان می دهد که رهبران آن زمان "ساما" چه قدر وقایع جامعه و جهان شان را عمیق درک کرده و واقعبینانه به تحلیل گرفته اند، و چه پیش گویی های داهیانة نموده اند که طی سالیان بعدی همه به تحقق پیوسته است.

چهارم این که خواندن این اثر نشان می دهد که رهبران یک سازمان انقلابی و مبارز در برابر وقایع زمان، چه مسئولانه برخورد می کردند، و ضمن این که خود شان مسایل را حلای کرده و راه حلش را می دانستند، این فهم شان را به موقع در دسترس اعضای سازمان شان و توده های مردم قرار می دادند، تا تغییر و تحول قضایا به اعضای سازمان شان و به مردم سردرگمی ایجاد نکند و آن ها در شرایط نوین، تحلیل علمی و رهنمود مشخص مبارزاتی داشته باشند. و...

مطالعة این اثر ارزشمند، هم اکنون به خاطری به ما مفید است که با در نظر داشت تجارب گذشته و درک ما از شرایط امروزی جامعه ما و وضع دگرگون جنبش های انقلابی و شرایط سیاسی اقتصادی ویژه این زمان، به تضاد های امروزی جهان و جامعه خود پی ببریم، تضادهای عمده و غیر عمده را تشخیص نمائیم و راه حلش را به طور دقیقتر جست و جو نمائیم تا خط و راه اصولی را در مبارزه دریابیم. براین مبنا است که می توانیم از خودخوری ها پرهیزیم، با دوستان صمیمانه درآمیزیم و

فقط با دشمنان در آویزیم و بستیزیم، تا باشد که آینده روشنی را برای انسان محروم و بی دفاع جامعه مان ترسیم و بنا نهیم.

اینک متن آن اثر:

پیشگفتار چاپ دوم:

در آستانه طرد تجاوز و خروج ارتش اشغالگر شوروی از افغانستان پرسش های گوناگون تئوریک و عملی در سطح جنبش و در سطح سازمان به وجود آمده بود که باید در حد توان به آن پاسخ می دادیم.

کمیته مرکزی "ولید" را مؤظف کرد تا در این زمینه کار کند و نتیجه کارش را به سازمان بدهد. "ولید" ضمن کار و آشنائی مستقیم در واحدهای مختلف تشکیلاتی، دیدارها و نظرخواهی هایی از کادرها و آحاد تشکیلات، و مطالعه تجارب سازمان های انقلابی و مخفی دیگر، به نگارش جزوه ای در دو قسمت به نام "جابجائی تضادها" و "چه میتوان کرد؟" در حمل ۱۳۶۸ش مطابق اپریل 1989م توفیق یافت و آن را به رهبری سازمان تقدیم داشت، که بعد از تصویب رهبری، در جلسه ۱۸ جوزای همان سال، بمثابة سخنرانی محوری و رهنمود های مقطع جدید قرائت گردیده و پس از آن چاپ و در درون سازمان منتشر شد.

در قسمت اول این جزوه پایه های عینی و تئوریک جابجائی تضادها و دگرپرسی های بعد از خروج اشغالگران (روسی) به بحث گرفته شده و بر مبنای آن تحلیل، پیشگویی ها و رهنمودهایی ارائه گردیده است. این جزوه به انسجام فکری در درون و بیرون سازمان کمک شایان توجهی نمود، تاجائی که برخی در داخل سازمان آن را "برنامه سازمان بعد از خروج شوروی" می خواندند. در بیرون سازمان نیز دوستانی از تشکلات انقلابی دیگر، که آن را مطالعه کردند، از آن به عنوان رهنمود حلال مشکلات تئوریک خود در آن بُرش حساس یاد کردند، و حتی آن را "سند افتخار جنبش چپ" در همان مقطع خواندند (ماهرگز چنین ادعائی نداریم). هم اکنون بسیاری از پیشگویی های این جزوه متحقق گشته است.

قسمت دوم جزوه، آن طور که از نامش پیداست، به "چه میتوان کرد؟" پاسخ می دهد و با تحلیل وضع واقعی تشکیلات و محیط و اشکال مختلف کار و استفاده از آثار تشکیلاتی متعدد، رهنمودهای اجرایی مشخص ارائه می دارد؛ که با مطالعه آن هر عضو سازمان می تواند با تثبیت موقعیت خود در تشکیلات، کمبودها را بداند و از آن بپرهیزد و با دید روشن به دریای موج عمل انقلابی درآمیزد و با عملکرد اصولی اش عنصر مفید انقلاب شود.

اینک دوازده سال بعد، بنابر ایجابات شرایط و ضرورت برخی از این رهنمودها، نویسنده به چاپ دوباره این اثر، بدون تغییر اقدام می کند. به امید آن که باز هم بتواند منشای اثری - ولوناچیز - بر کار و بیکار انقلابی کشور شود.

یازدهم حمل ۱۳۸۰ ش.

جابجائی تضادها و مواضع ما

حمل ۱۳۶۸ ش (اپریل ۱۹۸۹م)

جابجائی تضادها، سیر آتیة آن و مواضع ما:

"دورانی که ما در برابر خود داریم رنگارنگ ترین آمیزه تضادهای فاحش است"، مبارزه این اضداد جانمایه دگرذیسی های همه روزه در اوضاع غلیانی و تبادار کشور ما می شود. ضرورت درک اوضاع بغرنج کنونی و تشخیص سیاست های متلون - که گاهی مملو از تضاد و تناقض است - سازمان ما را بدان می دارد تا علیرغم کمبودها و کاستی های فراوان و عدم دسترسی و معلومات به منابع سیاست های مسلط، به اسرع وقت اوضاع را به تحلیل بگیرد، دگرسانی ها را بررسی و حتی المقدور تکامل آتیة را پیشبینی کند، تا متناسب با دگرذیسی های سریع و متغیر، خط مبارزاتی را روشن ساخته و راه بنمایاند.

ما، در آستانه خروج نیروهای تجاوزگر روسی از افغانستان و درارتباط با قرارداد ننگین ژنو، اوضاع را به بحث گرفتیم و طی سندی (طرحی برای بحث)، تحلیل و پیشگویی های مان را ارائه دادیم. در آن سند از جابجائی تضادها و بالاثربار شدن تغییراتی در استراتژی مرحله ای مان پیش نگری هائی شده بود که با تطبیق دگرذیسی های بعدی هم اکنون مقداری از آن متحقق شده است.

در اینجا می کوشیم عینیت و پایه های مادی جابجائی تضادها را با تشخیص تضاد عمده و آرایش نیروهای موجود موثر در دگرذیسی های جامعه ما را با جایگاه و دورنمای شان به ارزیابی بگیریم تا بتوانیم با تحلیل مشخص و تشخیص روشن خود و دشمن، وارد عرصه جدید کارزار شویم .

"انسان ها خود سازندگان تاریخ خویش اند. ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده اند. بلکه در اوضاع و احوال موجودی که از گذشته به ارث رسیده و مستقیماً به آن روبرو هستند. شعائروسنن تمام نسل های مرده، چون کوهی بر مغز زندگان فشار می آورد".

(هجدهم برومرلوی بنایارت، چاپ فارسی صفحه ۲۳)

برش کنونی تاریخ ما مصداق کامل ادعای فوق است، چه درکشور به خون تپیده ما نیز "یک خلق تمام که می پنداشت پیشروی خود را به نیروی انقلاب تسریع کرده است، غفلتاً به یک عهد مرده بازپس می نشیند..."

"جامعه اکنون عقب تر از مبدای حرکت خود به نظر می رسد و در حقیقت فقط حالاست که باید برای خود مبدای حرکت انقلابی و به عبارت دیگر وضع، مناسبات و شرایطی را پدید آورد که تنها وجود آن ها به انقلاب معاصر خصلت جدی می دهد".

(همان اثر، صفحات ۲۵ و ۲۶)

این مبدای حرکت انقلابی یا وضع مناسبات و شرایطی که تنها وجود آن ها به انقلاب معاصر خصلت جدی می دهد، فقط با دست اندرکاری جدی نیروی انقلابی و شرکت فعال آن در پیشاپیش مبارزه عظیم خلق پدید می آید. نیروی انقلابی که بخواهد این بار سترگ را بردوش کشد، باید از همه اولتریداند که دشمنان خلق کیانند؟ و دوستان آن کدام؟ تا با دوستان متحد شده و بر دشمنان یورش برند. یکی از عوامل اصلی سیرکنونی جنبش خلق در گمراهی، اینست که نیروی انقلابی قادر نشد در قلب متحدین و نیروهای اصلی انقلاب که توده های ملیونی مردم اند جای بگیرد و چون تنی واحد با آن ها بر دژ دشمنان بتازد. هیچ انقلابی با انفکاک نیروی انقلابی از خلق به پیروزی نمی رسد. بناءً در مرحله جدید از هم اکنون باید جایگاه نیروهای مختلف اجتماعی و دست اندرکار را تشخیص و به مردم فهماند، تا مردم قادر شوند دشمن را از دوست تفکیک کنند. برای تشخیص دوست و دشمن انقلاب، باید جایگاه اقتصادی - سیاسی نیروهای مختلف را به ارزیابی گرفت و نقش هر یک را در تحولات موجود و سیرآتی روشن ساخت.

کشور ما که در نتیجه کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ ش، از کشور نیمه فئودالی - نیمه مستعمره به پروسه تحول منفی درجهت یک کشور مستعمره - نیمه فئودالی افتاد، با تهاجم مستقیم روس در ششم جدی ۱۳۵۸ ش این پروسه را مکمل کرد. در نتیجه، حاکمیت سیاسی و تاحدودی اقتصادی (۱) از چنگال فئودالیسم و کمپرادوریسم وابسته به غرب کشیده شده و در کام خون آلود سوسیال امپریالیسم روس و وابستگانش افتاد. هم اکنون بعد از ده سال جنگ و ستیز و دگردیسی، دوباره در پروسه تحول به یک جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی قرار گرفته است.

مائوتسه دون می گوید: "درکشور نیمه مستعمره... رابطه بین تضاد عمده و تضادهای غیر عمده تصویر بغرنجی بدست می دهد."

"موقعی که امپریالیسم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوزکارانه دست می زند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشت ناچیزخائنین به ملت، می توانند موقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیسم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیسم و این کشور به تضاد عمده بدل می شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (منجمله تضاد عمده یعنی تضاد بین نظام فئودالی و توده های عظیم مردم) موقتاً به ردیف دوم می روند و جنبه تبعی به خود می گیرند."

"ولی درحالت دیگر تضاد ها جای خود را عوض می کنند. چنانچه امپریالیسم برای سرکوب کشورهای مستعمره به جنگ متوسل نشود، بلکه به وسایل نرم تر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دست اندازد، طبقات حاکمه این کشورها در برابر امپریالیسم تسلیم می شوند و سپس جهت سرکوب مشترک توده های عظیم مردم بین آنان اتحادی برقرار می گردد. در چنین حالتی توده های عظیم مردم برای مقاومت در مقابل اتحاد امپریالیسم و طبقه فئودال اکثراً به جنگ داخلی بمثابه شکل مبارزه روی می آورند، حال آن که امپریالیسم برای کمک به ارتجاع کشورهای نیمه مستعمره در جهت سرکوب توده های مردم به جای این که مستقیماً اقدام به عمل کند، اغلب به شیوه های غیر مستقیم توسل می جوید. بدینسان تضادهای داخلی، به خصوص

حدت می یابند... جنگ های داخلی بین دار و دسته های مختلف ارتجاعی حاکم درکشورهای نیمه مستعمره، مانند جنگ های دکتاتورهای نظامی چین، نیز از همین مقوله اند."

(چهاررساله فلسفی، درباره تضاد، صفحات ۵۲ و ۵۳)

نخستین مشخصه لحظه کنونی کشور ما شکست و عقب نشینی ارتش سرخ سوسیال امپریالیسم روس و دفع تجاوز مستقیم آن از خاک ماست. هم اکنون سوسیال امپریالیسم روس ارتش خون آشام خود را از میدان نبرد مستقیم بدربرده و برای سرکوب توده های مردم ما، اغلب به شیوه های غیر مستقیم توسل می جوید. بدین معنی که از طریق کمپرادوریسم وابسته به خود و جلب قشرهای فنودالیسم و حتی کمپرادوریسم وابسته به غرب، به سرکوب و استثمار خلق ما ادامه می دهد.

قسمتی از منابع و وسایل عمده تولید به نام سکتوردولتی در دست اجیران روس متمرکز شده است که شامل تعدادی از کارخانجات، وسایل ترانسپورتی، خطوط مواصلاتی، مقداری زمین، برخی از معادن و منابع زیرزمینی و... و قسمتی از صنایع دستی می شود که بیرحمانه آن را چپاول می کنند. ولذا شکل مالکیت استثمارگرانه بر وسایل عمده تولیدی دارند. اجیران روس در پروسه تولید، نقش طفیلی دارند و با استفاده از نیروی کار زحمتکشان ما، با چپاول ارزش اضافی و انواع بهره ها، جایگاه شان را در این پروسه به حیث طبقه حاکمه طفیلی احراز کرده اند و از توزیع محصول نعمات جامعه نیز سهمی بالا دارند؛ ولذا بنابر اصل پذیرفته شده مارکسیستی به حیث زائده سوسیال امپریالیسم بمثابه طبقه حاکمه از نظر اقتصادی مانع بزرگی در راه رشد نیروهای مولده جامعه هستند.

با در دست داشتن قسمت هائی از زیربنای اقتصادی جامعه طبیعتاً کمپرادوریسم وابسته به روس بر روبنای آن نیز موثریت شان را دارند. در قسمت هائی از شهرهای مهم و برخی ولسوالی ها حاکمیت دولتی دارند. ارتش، زندان، پولیس، قوانین، که مجموعاً نظام سیاسی را می سازد، در دسترس شان است. سیستم ایدئولوژیک خاصی را بر جامعه اعمال می کنند ولذا در این عرصه نیز به حیث طبقه حاکم عمل می کنند و به دستکاری سوسیال امپریالیسم روس بر جامعه و خلق ما اعمال ستم، و آن را استثمار می نمایند. بناءً هم از نظر اقتصادی، هم از نظر سیاسی (این ها زمینه های عینی تضاد اند) در مقام بخشی از طبقات حاکمه در تقابل با خلق عمل می کنند و تضاد شان با خلق، درجه يك، اساسی و عمده است و از آنجا که طی بیش از ده سال با همدستی با سوسیال امپریالیسم در سرکوبی خلق به فجیعترین اعمال و خیانت ها متوسل شده اند، لذا در انتاگونیزم شدید با خلق قرار گرفته اند که در مرحله کنونی مبارزه نیز، این انتاگونیزم تا حدود زیادی متبازل است.

از سوی دیگر، قسمت عمده فنودالیسم و کمپرادوریسم وابسته غرب که از اریکه قدرت سیاسی به زیر کشیده شده و از بخشی از حاکمیت اقتصادی (سکتوردولتی...) نیز توسط کمپرادوریسم وابسته به روس محروم ساخته شده بودند، با استفاده از عوامل گونه گون، از قبیل سنت های کهن اجتماعی، واکنش و بپاخیزی همگانی مردم علیه رژیم مزدور روس و روبیدن این تفاله ها از روستا، پشتوانه وسیع امپریالیسم غرب و ارتجاع جهانی و نبود يك رهبری سالم انقلابی در رأس جنبش مقاومت خلق، توانستند قسمت هائی از مالکیت شان را (به ویژه بر زمین) حفظ و قسمت های دیگری را هم در نتیجه ده سال ستیزه به دست آورند. بر بخش مهمی از وسایل عمده تولید مالکیت دارند. در روستاها قسمت عمده زمین و وسایل کشت و کار در دست آن ها است و با زور سر نیزه هستی دهقانان ما را غارت می کنند. بخش هائی از منابع و معادن زیر زمینی مانند زمره، لاجورد، بیریل، کانسیت، طلا و احجار قیمتی را (عمدتاً در پنجشیر، بدخشان و نورستان) زیر سیطره دارند. سنگ رخام و معادن نمک عمدتاً زیر تصرف آن هاست. وسایل تولید آن ها را نیز از اربابان شان به دست آورده اند و به شدت به چپاول آن مصروف اند. هکذا قسمت عمده از تولیدات و صنایع دستی را در کمپ ها و در مناطق زیر تسلط شان به یغما می برند و پیشه وران بی چیز ما را با مزد اندک، وحشیانه استثمار می کنند...

اینان نیز در پروسه تولید مادی نقش طفیلی و زالوار دارند که خود تولید نمی کنند، ولی از خون دیگران به بالاترین سطح تغذیه می کنند. ولذا اینان(فئودالیسم و کمپرادوریسم وابسته به غرب) نیز مالکین عمده وسایل و منابع تولید کشور ما به حساب می آیند و بخشی از طبقه حاکمه اند که بنابراین خصالت عقبگرا و استثمار گرانه شان مانع رشد نیروهای مولده بوده و در تضاد اساسی با توده های عظیم مردم ما قرار می گیرند ولذا تضاد خلق ما با فئودالیسم و کمپرادوریسم پایه عینی اقتصادی دارد.

هكذا با استفاده از عوامل متعددی که در فوق برشمردیم، طی ده سال نیروهای کهن جامعه ما، دسته های خود را در تنظیم های مختلف جمع کردند. به قول مارکس "به خود آمدند و در میان بخشی از توده ملت، یعنی دهقانان و خرده بورژوازی که... همه یکپارچه به صحنه سیاسی رو آورده بودند، تکیه گاهی که انتظار آن را نداشتند، پیدا کردند" و بالاخر، بر قسمت هایی از سرزمین ما و بر جمعی کثیر از خلق ما حاکمیت سیاسی قرون وسطائی شان را تحمیل کردند. هكذا کلیه وسایل روبنائی حاکمیت سیاسی از قبیل ارتش، پولیس، زندان، موسسات حقوقی، فرهنگی و... را به شیوه خود در اختیار دارند و هم اکنون بوروکراسی خاص شان را نیز در "حکومت عبوری" و مقامات تنظیم ها بیرون دادند (این ها پایه های عینی تضاد اند) و لذا از نظر سیاسی نیز فئودالیسم و کمپرادوریسم وابسته به غرب قسمتی از طبقات حاکمه جامعه ما به حساب می آیند که به پشتوانه امپریالیسم غرب و ارتجاع جهانی بر جامعه ما ستم روا می دارند و آن را غارت می کنند.

در نتیجه عوامل عینی اقتصادی - سیاسی - ایدئولوژیک (زیر بنایی و روبنائی) که برشمردیم فئودالیسم و کمپرادوریسم (روسی و امریکائی) در اریکه حاکمیت اقتصادی و سیاسی جامعه ما تکیه زده و طبقات حاکمه جامعه هستند و در تضاد اساسی، درجه یک و عمده با خلق قرار دارند. بناءً این دو نیرو، چه باهم به طور کامل ائتلاف کنند و چه برای مدتی از دو سو عمل نمایند، در هر دو صورت دشمنان عمده و اصلی خلق ما و آماج ضربت اصلی اند.

گفتنی است که قسمت عمده نیروهای فئودالی و کمپرادوری که مقاومت رسمی را ساخته اند، در جریان تجاوز روس به کشور ما، توانسته اند در تقابل با روس از انتاگونیزم توده های زحمتکش مردم ما با خود بکاهند و هم اکنون نیز با عمده ساختن رژیم مزدور روس می خواهند این وضع را امتداد دهند که تا حدی توفیق هم دارند. تاجائی که عده ای از نیروهای آگاه جامعه ما این حالت کذایی نسبتاً غیر آشکار انتاگونیزم را با تضاد اشتباه کرده و گمان می کنند که هنوز هم تضاد با فئودالیسم و کمپرادوریسم وابسته به غرب عمده نیست و حالت تبعی دارد. ولی واقعیات عینی که در فوق برشمردیم و علاوه بر آن، ترد تجاوز مستقیم روس، بیانگر همان مرحله ای است که به گفته مائوتسه دون "بعد از دفع تجاوز مستقیم، تضادها جای خود را عوض می کنند، تضادهای داخلی به خصوص حدت می یابند... جنگ های بین دار و دسته های مختلف ارتجاعی حاکم کشورهای نیمه مستعمره (رژیم مزدور روس و مقاومت رسمی) از همین مقوله اند. بناءً باید به دقت برخورد کرد که تضاد را به جای انتاگونیزم نگرفت، چه انتاگونیزم شکلی از مبارزه اضداد است نه تضاد، چه بسا که برای مدتی یک یا چند تضاد اساسی در تبارز غیر انتاگونیزمی که همان تعادل است، زیست کند. ولی قدر مسلم آنست که این تعادل پایدار نیست؛ و لذا نیروی آگاه باید بداند که حالت کذائی که امروز فئودالیسم و کمپرادوریسم غرب با خزیدن در صف مقاومت به وجود آورده اند، پایدار نیست و تضاد خلق با این نیروهای اهریمنی هم اکنون مجدداً تضاد عمده شده است و به زودی تضاد آن را نیز آشکار خواهیم دید. (چندی بعد این تحلیل به حقیقت پیوست و این تضاد آشکار شد - ویراستار).

اکیداً یاد آور می شویم که هم اکنون تضاد عمده خلق ما با فئودالیسم - امپریالیسم است (به نمایندگی از آن کمپرادوریسم) که به گفته مائوتسه دون در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودالی باهم تطبیق می یابند. فئودالیسم زمینه مساعد عمل کرد امپریالیسم از طریق کمپرادوریسم می شود، و امپریالیسم با گسیل کمک ها و انواع دست اندکاری ها، فئودالیسم و همچنان کمپرادوریسم را به مثابه زایده اش تغذیه و حمایت می کند.

وضع رژیم مستقر در کابل (کمپرادوریسم وابسته به روس) و آینده آن:-

رژیم مستقر در کابل یا کمپرادوریسم وابسته به روس، که از ازدواج نامیمون سوسیال امپریالیسم با فئودالیسم به مثابه زنازاده نامیمون پای در عرصه جامعه ما گذاشت، در طول عمر کثافت بارش نتوانست خود را در جامعه هنجار جلوه دهد و کماکان ناهنجار باقی ماند، و در طول بیش از یک دهه اخیر که با زور سرنیزه والد جنایتکار روسی اش بر حکمروائی جامعه تحمیل گردید، ناهنجاری اش را تا حد خصومت آشتی ناپذیر بالا برد و زیر مشتمت و لگد کلیه آحاد جامعه قرار گرفت. روس ها با حضور مستقیم شان هم قادر نشدند این زانده شان را، آنچنان که می خواستند، حاکم بدون رقیب کشور ما بسازند. با این حال طی ده سال حضور خود توانستند اضافاتی را بر آن بیفزایند که از مرگ زود رسش بکاهد.

قبل از خروج قوای روس، درباره رژیم کابل حدس و گمان هائی زده می شد. مقاومت رسمی و اربابان خارجی شان - به ویژه اطلاعات نظامی پاکستان، و بالاثرامریکا - بدین پندار بودند که رژیم، پس از خروج قوای روس حتی برای یکماه هم باقی نخواهد ماند. حکمتیار از این هم پیش رفت و در مصاحبه اش با بی بی سی اعلان کرد که "ماتریی داده ایم که با خروج آخرین سرباز روسی، کابل بدون خونریزی به دست ما سقوط خواهد کرد". به همین مبنا بود که علیرغم طرح های متضاد پشاورنشینان و جدال سخت روی آن (بنیادگرایان طرح انتخابات در محل های زیر سیطره خود و کمپ هارا داشتند و معتدلین خواستار لویه جرگه سنتی بودند) به عجله دست اندر کار شورای مشورتی و تشکیل حکومت عبوری در راولپندی پاکستان شدند، تا آن را به کرسی قدرت در کابل بنشانند. و اما که چنین نشد و پیشبینی شان غلط از آب درآمد. بعد طرح تصرف شهر جلال آباد به وسیله نظامیان پاکستان به میان آمد و هدفش چنین بود که با یک حمله برق آسا جلال آباد را تصرف کنند، حکومت ساخته و پرداخته شان را در این پایتخت موقت مستقر سازند و با به رسمیت شناختن این حکومت، به کمک های شان - تجاوزشان - پایه های قانونی بدهند. نخستین کمک را، عربستان سعودی ۳۰ فروند طیاره جنگی وعده داده بود. پس از استقرار نسبی در جلال آباد، هدف بعدی با استفاده از ارتش منظم و قوای هوائی، کابل بود که می بایست به زودی تصرف شود. ولی دفاع سرسختانه رژیم روسی مشرب از جلال آباد و ضعف مقاومت رسمی و اربابان خارجی اش در طرح و پیشبرد جنگ در این شهر، بطلان محاسبات و نقشه های پشاورنشینان و حامیان شان را به اثبات رساند و تا آنجا که معلوم است، سقوط فوری رژیم کابل به دست مقاومت رسمی در چشمرس نیست.

ما در همان شرایطی که کلیه طرفداران مقاومت رسمی در سطح بین المللی خواب سقوط یکشنبه رژیم و عروج مزدوران شان را بر اریکه قدرت کابل می دیدند و برایش تدارک می گرفتند، در محافل بین المللی مطرح کردیم که سقوط فوری کابل و صلح زودرس در افغانستان در چشمرس نیست و رژیم مزدور روس دو سه سال دیگر از خود دفاع می کند و برای پاکسازی بقایای استعمار روس سال ها کار نیاز دارد که مقاومت رسمی اهلیت آن را ندارد. هم اکنون در حدود یک سال از این پیشگوئی ما گذشته است و هنوز اوضاع بر وفق مرام امریکا، غرب و سگ های زنجیری شان نشده است.

ما در اینجا به چند نکته اشاره می کنیم که پیشگوئی ما را مدلل می سازد:

۱- روسها طی ده سال با تسلط مستقیم بر جامعه افغانی نهادهای مختلفی را به وسیله کارشناسان ماهر "ک.ج.ب" سازماندهی کردند تا در آینده بتوانند بالاثرا، منافع شان را تأمین کنند و از هم اکنون از آن استفاده می کنند .

۲- علاوه بر این که طی ده سال نیروهای مختلف از قبیل اردو، پولیس، ملیشه، خاد، نیروهای دفاع از خود (کندک های قومی) اقوام ناراضی و... را مسلح و سازماندهی کرده اند. مهارت های نظامی شان را نیز ارتقا داده اند و هم اکنون این نیروها از تجربه رزمی ده ساله نیز برخوردارند.

۳- استقرار يك رژيم كاملاً وابسته به امريكا در همجواری شوروی برای روس ها قابل تحمل نیست و لذا تا آخرين حد ممكن وبه اشكال مختلف درپيشگيري از آن می كوشند ودر تقابل با آن رژيم دست نشانده شان را كمك می كنند.

۴- نيروهای وابسته به روس كه به گفته خود شان، ديگر دفاع از انقلاب ثور نه مقدور است و نه هم مطرح، اکنون جنگ مرگ و زندگی را در پيش دارند، سياست های اخيرمقاومت رسمی اين مسئله را تشديد کرده است و لذا تاپای مرگ بايد بجنگند.

۵- هم اکنون در سطح بين المللی نیز با چسپيدن به رعايت قرار داد ژنو، روس و وابستگانش نظر برخی محافل را به خود جلب کرده اند و اين خود رژيم کابل را روحیه بخشیده است.

۶- مسئله تبنای دو ابر قدرت به عنوان روی ديگر سکه مناسبات شان در سقوط رژيم کابل نقش خود را دارد.

۷- وابستگی، خيانت ها و فسادهای همه جانبه نيروهای ارتجاعی مقاومت رسمی و بيكفایتي سياسی توأم با ضعف و ناتوانی در رهبری نظامی، مردم را روز تا روز از کنار مقاومت رسمی به دور ويا اقلأ از آن دلسرد می سازد كه اين خود مایه دلگرمی رژيم مزدور روس و بلند رفتن مورال آنست.

مجموعه ای عوامل فوق وشاید عوامل ديگر، دست به دست هم داده و از سقوط فوری رژيم کابل مانع شده است. با اين حال قدر مسلم آنست كه رژيم کابل نمی تواند برای مدت طولانی با اين وضع ادامه دهد. با آنكه هم اکنون عده ای از مردم ما را گوشت دم توپ جنگ قدرت با مرتجعین ديگر می سازد، ولی تسلط بر اوضاع ديگر برایش ممكن نیست. در نهايت بعد از چند زد وخورد اين جا و آن جا و زور آزمائی های هر دو جانب، با دست اندركاری ابرقدرت ها وعوامل مختلف بين المللی و داخلی، ممكن است به عنوان نيروی فرعی (زیر نام عناصر خوب ويا مسلمان رژيم کابل) با رقيبانش شريك شود. انتقال به سمت شمال و ايجاد اپوزيسيون و... نیز در احتمال دور تر قابل محاسبه است.

(این پیشگویی های علمی كه از شناخت درست اوضاع و نيروهای درگیر مسایل، مایه می گرفت، به طور كامل عملی شد - ویراستار)

وضع نيروهای فنودالی - كمپرادوری وابسته به غرب و ارتجاع جهانی:-

نيروهای فنودالی از نظر تاريخی محكوم به شكست و در حال فروپاشی جامعه ما، با استفاده از جوشش ضد استعماری مردم و برپايه عقب ماندگی تاريخی جامعه و اوضاع ارتجاعی منطقه و مساعدت های بين المللی و به همراهی كمپرادوريسم وابسته به غرب، توانستند دوباره خود را به شكل بهتری در تنظيم های خارج كشوری سازماندهی كنند و سنگرهای جديدی در جامعه احراز كنند؛ واما كه در جريان پراتيك حل قضيه استعماری كشور، اين نيروهای تاريخ زده ضعف و ناتوانی شان را بروز داده و نفرت مردم را عليه خویش بر انگيخته و روز تا روز پایه اجتماعی شان را در بين طبقات ديگر جامعه از دست می دهند. به ویژه پس از خروج قوای روس و درامه رسوای حكومت سازی پشاور نشينان وعدم موفقيت فوری در جلال آباد، يك روحیه عدم رضائيت وعدم اعتماد نسبت به آن ها بين مجاهدين، مردم وحتى وابستگان خودشان به وجود آمده و روزتا روز شدت می يابد. اختلافات درونی شان دم به دم بالا گرفته فقط وجود هدف مشترك، يعنی عطش رسيدن به كرسی های قدرت کابل، از يك طرف وفشار اربابان خارجی از جانب ديگر، آن ها را در كنار هم نگاه داشته است.

هم اکنون تضاد بين متولدين پشاور و فم درجهت تشديد حركت می كند، بنيادگراها ومعتدلين در پی گردآوری مواد به تصفيه يكديگر اند، وهابيت در تلاش است گوی سبقت از مجموعه بربايد و... هزار و يك نوع اختلاف ومشكلات بيرونی و درونی چون درد درمان ناپذير پيكر فرسوده شان را می خورد. چند ماه

از اعلام به اصطلاح حکومت شان می گذرد و هر روز وعده استقرار آن را در داخل افغانستان می دهند. ولی هنوز نتوانسته اند تشکیلات فرمایشی آن را پی ریزی کنند. توانمندی شان در داخل و خارج کشور زیر پرسش همگان رفته است و بی کفایتی و فساد شان اظهرمن الشمس است. اختلاف بین پیشاور نشینان و قوماندان های تبلیغ شده شان شدید می شود و رژیم کابل نیز با دست اندرکاری هایش و با حداظم استفاده از قدرت طلبی ها و استفاده جوئی های شان این شکاف را عمیق تر می سازد که در نتیجه، از تحرك جنگی شان کاسته شده است. در پاکستان نیز در بین مهاجرین جنب وجوش چندی قبل، فروکش کرده است؛ رقم بالای تلفات در جنگ جلال آباد، جنایات پیشاور نشینان با مردم محلاتی که زیر سیطره شان می آید، برخورد زشت با کشتگان مجاهدین (می گویند عده ای را دسته جمعی به گور کرده اند و عده ای را هم سوختانده اند) روحیه یأس و بدبینی بین مهاجرین به وجود آورده و دیگر به دلخواه خود به جنگ نمی روند. مقامات پیشاور نشین به دستگیری مستقیم مقامات پاکستانی یا با تادیبه پول و یا با تهدید مهاجرین را وادار به اعزام به محاذ جنگ می کنند و لذا این پشتوانه (مهاجرین) نیز در جهت تضعیف است.

افشای چگونگی ابتدال شورای منعقد در راولپندی و عملکرد آن، دست اندرکاری مستقیم مقامات آی.اس.آی (پولیس نظامی پاکستان) در تدویر و اداره و تصمیم گیری های این شورا، مزدورمنشی و بی ارادگی گردانندگان ائتلاف هفتگانه در برابر این ولینعمتان شان، توطئه های گروه های هفتگانه - بنیادگرا ها و به ویژه سیاف - علیه یکدیگر و سرانجام افشای نحوه تولید موجود ناقص الخلقه و مسخره مزخرفی به نام "حکومت عبوری" بر روحیه مجاهدین و مهاجرین تاثیر منفی گذاشته و مایه سرافکنگی شان شده است، که این خود بر جدائی بیشتر ائتلاف هفتگانه و حکومت عبوری اش از مردم افزوده است. هکذا در تقسیم مقام ها بین خود گروه ها، نیز تضادهای عمیقی بروز کرد. برهان الدین ضمن تاخت و تاز بر سیاف و توطئه اش، همراهان دو رویش را، که به سیاف رای خود را فروخته بودند، تهدید به اخراج از جمعیت خود کرد. در بین گروه های مجددی و گیلانی نیز اختلاف درونی مشابهی مربوط همین قضیه زبانه می کشد و... ده ها و صدها درز و شکاف کوچک و بزرگ که بعضاً ترمیم ناپذیر اند، در بین این گروه ها بیداد می کند و از ثبات و موفقیت شان در پیشبرد کامل اهداف اربابان می کاهد. مقامات پاکستانی - امریکائی معترفند که قادر نیستند آنچه می خواهند به طور کامل توسط مزدوران بی کفایت و چند پارچه شان به دست آورند. لذا آینده شان طبق دلخواه شان نیست و بیشتر احتمال شرکت نیروهای فنودال - کمپرادوری وابسته به غرب در یک حاکمیت باقاعده وسیعتر در چشمرس است تا تسلط کامل بر حکومت.

نیروهای مستقر در ایران نیز نمایندگان فکری فنودالیسم و قسماً افشار نهایت مرتجع خورده بورژوا هستند که در وابستگی غلیظ با رژیم منحط ایران زیست ننگین می کنند. اینان نیز وضع بهتری از همتهای پاکستان نشین شان ندارند، سیاست های دوگانه ایران که هم با روس ها به حمله می رود و جمهوری خودمختار شیعه نشین در مرکز افغانستان را مهریه می طلبد و هم با پاکستان عشو می فروشد که با استقرار حکومت و ابستگان شان، کشور ما را به حیث قمر خود زیر نام فدراسیون پاکستان - ایران - افغانستان در سلطه خود بگیرند؛ ائتلاف مقیم ایران را در تناقض های آشکار انداخته است. مذاکرات دوجانبه ایران نشینان (با ائتلاف هفتگانه پاکستان نشین، و هم با رژیم کابل) بازتاب همین سیاست ایران است که هم به میخ می زند و هم به نعل، و اما که نیروهای مقیم ایران در هیچ يك از این دوسیاست تا هم اکنون پیشرفت چشمگیری ندارند.

اختلاف هدف در وحدت ائتلاف های ایرانی - پاکستانی، خود مشکلی در راه وحدت شان است. بدین معنی که گروه های مختلف پیشاور از وحدت با ایران نشینان اهداف مختلفی را دنبال می کنند. هر يك می خواهد آن ها را برای مقاصد گروهی اش بر ضد حریف خود همراه سازد. عین مسئله در جانب ایران نشینان صادق است. نصر و سپاه می خواهند با بنیادگرایان برای زدن حرکت محسنی همراه شوند و محسنی تمایل دارد با مجددی برای تجرید نصر و سپاه یکجا عمل کند و...

سخن کوتاه اختلاف درونی نیروهای وابسته به غرب و ایران در ابعاد مختلف، وتلؤن سیاست های اربابان، آن قدر عمیق و زیاد است که به مشکل می توان انتظار جهت یابی آن را در يك کانال داشت. چه

بسا وقتی که در داخل مستقر شوند، بدتر از این شود و از نمونه همکیشان مذهبی - فکری شان در لبنان پیروی کنند. در آنجا نیز بر روی منافع قدرت طلبانه و تأمین سیاست های اربابان خارجی، نه تنها مسلمانان با مسلمان کشت و کشتار می کنند که شیعه با شیعه و سنی با سنی نیز به فجیع ترین نوع قتل و غارت و وحشت رفتار می کنند. با این سنت اسلامی و شیوه معمول وابستگی می توان آینده خطرناکی را از ناحیه نیروهای فئودالی - مذهبی برای جامعه و برای خودشان پیشبین بود. تاحال هم نموده های فروانی از فجایع این مرتجعین را در جامعه و در بین خودشان شاهد بوده ایم. بنابر تحلیل فاکت های عینی موجود و در نظر داشت پراتیک اجتماعی گذشته چنین نتیجه می توان گرفت که نیروهای فئودالی - کمپرادوری وابسته به غرب، پاکستان و ایران . . . کفایت و عرضه ایجاد یک حاکمیت مستقل را برای خودشان ندارند. اگر هم چنین اتفاقی بیافتد بنابر عوامل متعدد تاریخی - اجتماعی حاکمیت شان ثبات نخواهد داشت، به علاوه اینکه به اعتراض و مقاومت مردم مواجه شده و در نتیجه زیر ضربت اپوزیسیون های دیگر قرار خواهد گرفت. از درون نیز به تکه پارچه های متعدد تقسیم شده و به تصادمات خونین خواهد انجامید.

(این تحلیل عمیق از نیروهای ارتجاعی جهادی، تمام و کمال عملی شد و آن ها کشور ما را به حمام خون و ویرانه بدل کردند - ویراستار)

ولذا اشتراک این نیروهای تاریخزده در حکومت بانیادهای وسیع، بیشتر محتمل است که در همه حال به حیث بخشی از طبقات حاکمه دشمن خلق ما هستند و هدف ضربت اصلی انقلاب قرار می گیرند. جامعه ما فقط با طرد این نیروها از حاکمیت اقتصادی - سیاسی، به طرد امپریالیسم و فئودالیسم دست یافته و راه رشد انقلابی و مترقی اش را خواهد یافت.

بیروکراسی سابق افغانستان که بخشی از آن داعیه سلطنت طلبی نیز دارد، بمثابة یک قشر طفیلی در طی بیش از یک قرن در حاشیه قدرت مسلط فئودالی می چرید. بعد از کودتا ضعف، بی پایگی و در عین حال کمبود احساس و طنپرستانه خود را به خوبی نشان داد و اکنون نیز بعد از ده سال خفت و ذلت، بار دیگر به طور واضح و نمایانی خود را در خدمت ابر قدرت ها قرار داده است تا بر پایه و در سایه آن ها در قدرت دولتی سهیم گردد.

چندی پیش در بحبوحه خروج روس ها که جمع زیادی مفسرین غرب، رژیم کابل را تا مرز سقوط می دیدند و به بیکیفیتی مقاومت رسمی نیز اذعان داشتند، بیروکراسی سابق، در رأس آن ظاهر خان، را به عنوان الترناتیو سومی مطرح می کردند. عده ای زیادی از مردم رنجیده و نا آگاه ما نیز که از کفن کشان جدید بی نهایت رنج می کشیدند به یاد کفن کش سابق افتاده بودند و بعضاً تا هنوز هم چنین تصوراتی وجود دارد و قشرهایی از تحصیل کردگان نیز آن را می پروراندند. ولی جریانات حاکم بر اوضاع تاحال مانع تبدیل این تصور به واقعیت شده است. جین بیروکراسی، نداشتن تشکیلات و پایگاه مسلح مطمئن و تضاد قدرت بین آن ها و بنیادگرایان و... از همه مهمتر به توافق نرسیدن دو ابر قدرت به چنین مصالحه ای، مانع رسیدن دوباره بیروکراسی سابق به قصر سلطنتی و کرسی های قدرت است. با این حال امریکا و روس، هر دو، در حکومت با بنیادهای وسیع شان بیروکراسی سابق، و به ویژه ظاهر خان را در نظر دارند و این شانس با تداوم بی کیفیتی، بی عرضه گی ائتلاف هفتگانه و عدم ثبات حکومت عبوری آن از یکسو و تداوم حیات رژیم کابل از سوی دیگر فزونی یافته و در صورت تنبانی امکان ورود به قصرهای کابل بیشتر می شود. ولی به حیث الترناتیو مستقل قدرت دیگر مطرح نیستند. با این حال، این قشر طفیلی نیز بر ضد منافع خلق ما و آله دست امپریالیسم بوده و دشمن خلق ما هستند.

وضع جنبش مردم و نیروهای مترقی و ملی:-

مردم ما مردمی آزاده، تسلیم ناپذیر و در شجاعت و دلیری شهره آفاق اند. در طول تاریخ به متجاوزین پاسخ دندان شکن داده اند و از وطن و نوامیس شان با ظرفیت شگفت انگیز قربانی پذیری دفاع کرده اند. و اما که در طی سده های متوالی حاکمیت رژیم ها و سیستم های قرون وسطانی در مدارج نهایت پائین

تکامل اقتصادی - اجتماعی نگهداشته شده اند و نیروهای تاریخزده اجتماعی با استفاده از این خلاء توانسته اند برگردان این خلق قهرمان سوار شوند و انواع ستم را بر آن تحمیل نمایند. با این حال، در پایان سده بیستم و در اوج قدرت سیستم امپریالیسم جهانی، در برابر تجاوز یک ابرقدرت خون آشام، که تاریخی از وحشت و ستمگری مشخصه عمده آنست، خلق قهرمان ما تا معراج مقاومت و مبارزه ضد استعماری عروج کرده و صفحه خونین و حماسه آفرینی را بر تارک تاریخ قرن بیستم رقم زده است.

بیش از یک دهه می شود که خلق مظلوم، فقیر و بی سلاح، ولی قهرمان و آزادیخواه ما، بار جنگ عظیم تحمیلی، نابرابر و وحشتباری را بردوش می کشد و هم اکنون آن را تا مرز پیروزی رسانیده است. ارتش تجاوزگر صد و بیست هزار نفری سوسیال امپریالیسم روس با مدرن ترین ساز و برگ جنگی و پشتوانه غول آسای اقتصادی، ده سال قبل برای قلع و قمع کشور ما، به خاک ما تجاوز کرد، به خون کشید، آتش زد، ویران ساخت و... وحشیانه ترین جنایات تاریخ را مرتکب شد تا خلق ما را منقاد خود سازد، ولی این مردم حاضر شدند همه چیز شان را نثار نجات کشورشان از سیطره متجاوز سازند. در این نبرد نابرابر که خلق ما به طور شگفت انگیزی قادر به طرد تجاوز شد، و ارتش تجاوزگر را وادار به فرار کرد، خیلی چیزهایی را از دست داد و خیلی چیزها هم بر او تحمیل شد. از یکسو روس و وابستگانش در محیط های زیر سیطره شان با اشاعه فرهنگ و کلتور استعماری و فاسد شان بخش هایی از جامعه ما را، به ویژه خورده بورژوازی شهری را، به آلودگی کشاندند و آن ها را در سیستمی قرار دادند که در زندگی بخور و نمیر، در وابستگی قرار گیرند. تدابیری از قبیل از بین بردن ساحات کار و اجباراً کشیدن شان در خدمت رژیم به ازای معاش های دَیَل و تادیه کویون ها و تسهیلات و هکذا بلند بردن سطح نیازها از طریق رایج ساختن وسایل عیش و نوش، مانند کاباره های شراب، رقصخانه ها، ویدئو و تلویزیون ویا انواع مفاسدی که خورده بورژوازی شهر برای تأمین آن می بایست به وابستگی تن در دهد. و هکذا ایجاد قشرهای ارسنوکراسی کارگری برای به فساد کشیدن کارگران و لومپن ساختن شان، و استعمال آن ها برای مقاصد شوم خود، نیز از مصایبی است که بر زحمتکشان ما تحمیل شده است. رژیم با دادن امتیازات مادی به برخی اقوام و قبایل و ملیت های معینی، عده ای از آن ها را نیز به وابستگی با خود کشانده و تاحدودی منفعت جوی ساخته است. علاوه با خریدن عده ای روحانیون و دادن امتیازات اقتصادی و مذهبی، قشرهای طفیلی را پرورش داده است. با استفاده از تضادها و اختلافات سنتی جامعه، عده ای را با دادن امتیازات اقتصادی و نظامی تجهیز نموده و تضاد شان را آن قدر دامن زده است که راه های آشتی را مسدود ساخته و از این طریق این نیروها را در خدمت مقاصد شوم خود گرفته است. در بین جوانان به کار دامنه داری دست زده و عده ای را باگسیل به روسیه شوروی و شستشوی مغزی در آنجا به دشمنان خلق تبدیل ساخته است و ...

از سوی دیگر، دنیائی از مصایب و مفاسد را مقاومت رسمی (اجیران امپریالیسم و ارتجاع جهانی) بر خلق قهرمان ما تحمیل کرده و گروه ها و لایه هایی از آن را به فساد کشانده است. ایجاد قشر اشرافیت جنگی که از قبل جنگ به زندگی های مجلل طفیلی عادت کرده اند، برهم زدن اساسات تولید زراعتی و ارسال مواد خوراکی از پاکستان به جبهات و محیط های تحت تسلط نیروهای ارتجاعی، مردم روستائی ما را از حالت خودکفائی بدر آورده و به وابستگی به امپریالیسم و ارتجاع عادت می دهد.

ایجاد کمپ ها و تبلیغ به مهاجرت، جمع کثیری از مردم ما را به ترک دیارشان تشویق کرده و در کشورها ی همجوار پناهنده شدند. تادیه مقدار مواد بخور و نمیر به نام راشن و هکذا توزیع بعضی مواد خوراکی و پوشاکی توسط هیئت های خارجی، عده زیادی از مهاجرین را به این نوع زندگی طفیلی کشانده و چشم به راه امداد دیگران ساخته است. این ها که اکثراً روستا نشینان باغیرت و زحمتکش ما هستند و قسمتی از بار جنگ را نیز بردوش کشیده اند، با این زندگی تحمیلی، خصایل خوب "برخود متکی بودن" و "استغنا داشتن" را فراموش کرده اند و خود را درگرو همین کمک های مغرضانه می بینند.

نفوذ فرهنگ های منحط ارتجاعی کشورهای همجوار و تحمیل خرافات مذهبی (اخوانی و وهابی) فرهنگ اصیل، آزاده، به خود متکی و رزمنده افغانی را ضربت زده و حتی تسلیم طلبی به غیر را زیر نام مذهب و اخوت اسلامی و... بر مردم نا آگاه ما تحمیل کرده اند و ...

این ها مصایبی است که جنگ تحمیلی تجاوزکارانه روس و دست اندرکاری امپریالیسم و ارتجاع جهانی بر ملتی عقب مانده و بدون رهبری انقلابی اعمال کرده است. ولی عملکرد جنایتبار نیروهای وابسته به رژیم مزدور روس و ارتجاع مزدور آمریکا و . . . آن قدر زنده و توان فرسا بوده و هست که علیرغم این همه تحمیلات، نفرت تجربی - احساسی را در بین مردم نسبت به این جانیان مزدور به بار آورده است. همین که این نفرت تجربی - احساسی با روشنگری پیگیر به آگاهی و تعقل مردم بدل شود، این مردم جانمایه رزمندگی خود را به طور همیشه جاویدان در تاریخ خود نهفته دارند و باز قادر خواهند شد دامن این مفسد هرزه را از جامعه خود برچینند. ما نمونه های آشکاری در دست داریم که درهرجائی که توانسته ایم کار مبارزه مسلحانه را با روشنگری به پیش ببریم، در آنجا کمتر این مفسد و نیروهای حاملش تاثیر گذاشته اند و مردم حق شناس ما نیز نیروی انقلابی را ارج نهاده و آن را در دل نگهداشته اند، که حتی حوادث تند و خطرناک هم نتوانسته زایلش کند. هم اکنون که رژیم وابسته به روس درسراشیب نابودی است وهمچنان وابستگی غلیظ، فساد، بی کفایتی و جنایات ارتجاع فئودالی وابسته به امپریالیسم (مقاومت رسمی) برسر زبان ها افتاده، مردم قهرمان ما پوتنشیل بالقوه عظیمی برای مبارزه با آن ها درخود دارند که زمینه مساعد مبارزاتی نیروهای انقلابی و ملی می تواند باشد؛ فقط می بایست نیروی انقلابی با استفاده از تجارب خونین گذشته و درک حساسیت مرحله فعلی با برنامه مشخص و تاکتیک های مناسب وارد عرصه کارزار شود تا با کار طولانی و شاق بتواند این پوتنشیل را از قوه به فعل درآورد و جامعه را از لوٹ پلیدی های امپریالیسم و فئودالیسم و انواع وابستگی برهاند و به آزادی کامل رهنمون شود.

نیروهای ملی - انقلابی رزمنده و درگیر نبرد که طی ده سال از جانب دوغول وابسته به ابرقدرت ها و ارتجاع جهانی ضربت های توانفرسا خورده اند و بهترین و بیشترین نیروهای شان را قربانی داده اند، هم اکنون در وضع نامناسبی بسر می برند. برخی ها قدرت رزمندگی شان فروکش کرده، بعضی ها درگیر تضاد ها و اختلافات درونی اند، عده ای با بلند کردن شعار های اغواگرانه و لاف زنانه، خود را درحاشیه کشیده اند و برخی ها به مسخ ایدئولوژیک و دنباله روی درغلتیده اند و...؛ ولی صفوف پاکباز این نیروها که در حالت سردرگمی بسر می برند، نیروهای بالقوه ای اند که با ارائه یک خط مشی روشن و عمل قانع کننده و بسیج و سازماندهی سالم شان، نیروی رزمنده انقلابی خواهند شد و سازمان انقلابی می تواند مشی رزمنده انقلابی اش را توسط آن ها نیز به جامعه برساند.

سیاست های موجوده روس در افغانستان و تکامل آن:-

سوسیال امپریالیسم روس به حیث یکی از فرزندان قُلدر خانواده امپریالیسم جهانی، با حرص و ولع زیادی به استثمار خلق و کشور ما مصروف بوده است، و از بیش از يك دهه بدینسو با تجاوز مستقیم وحشت و ویرانی، ترور و کشتار، نطع چرکینش را برای بلعیدن گوشت تکه پاره شده خلق گسترده است. ولذا به حیث دشمن خون آشام خلق و کشور ما در محاسبات داخل می شود. هم اکنون با آن که با خروج قوایش از افغانستان، دیگر مداخله مسلحانه ای ندارد، ولی تا سال های دیگر نیز، ما، سایه سهمگین سوسیال امپریالیسم را در عرصه های مختلف زندگی روی شانه احساس خواهیم کرد.

و اما وضع کنونی و سیاست هایش در افغانستان:

پیکر سوسیال امپریالیسم روس از زخم های چرکین و پردرد متعددی رنج می برد؛ به گفته گرباچف اگر در مداوای آن هرچه زودتر و جدی اقدام نکنند، دیگر دیر خواهد شد. بحران اقتصادی مزمن، عقبماندگی فاحش تخنیک (به ویژه تخنیک کامپیوتری)، فساد سیاسی، تضادهای درمرز انفجار ملیت ها، ورشکستگی سیاست خارجی، رواج انواع مخدرات و فحشا و . . .، این ها همه عناصر اصلی تابلویی است که گورباچف از ابرقدرت شوروی به دست می دهد. معذالك چنین قدرتی آشفته نمی تواند بارعظیم جنگ تجاویزی - استعماری خونین و پرمصرفی را در مقابل يك خلق قهرمان، تسلیم ناپذیر، با ظرفیت شگرف قربانی پذیری، برای مدت طولانی حمل کند. علاوه بر دست اندرکاری های حریفان فرصت طلب و

ماجرای بارافزوده است و روس‌ها را بیشتر زیر فشار آورده و شکست‌شان را تسریع کرده است. بناً روس‌ها که برای استقرار رژیم تک‌حزبی خلق - پرچم در افغانستان از طریق نظامی در ششم جدی ۱۳۵۸ش دست به عمل شدند، در میدان نبرد قادر به فراچنگ آوردن این هدف نظامی‌شان نشدند، و لذا به شکست‌شان از زبان مقامات ذیصلاح نظامی خود (قوماندان عمومی قوای روس در افغانستان و عده‌ای از نظامیان عالی‌رتبه دیگر روسی) اعتراف می‌کنند و اعلام کردند که ما از آنچه در افغانستان هدف داشتیم، چیزی به دست نیاوردیم و با دست خالی به کشورمان برمی‌گردیم. هم‌اکنون روس‌ها ارتش‌شان را سرفاکنده از معرکه بدر برده‌اند و می‌خواهند از طریق کمک‌های تسلیحاتی - مشورتی، نظامی و اقتصادی - سیاسی جنگ را به وسیله خود افغان‌ها برای به دست آوردن اهداف دیگری به پیش ببرند. منطقی است گفته شود که روس‌ها حاضر نخواهند شد از منافع امنیتی - سیاسی‌شان در مرز خود بگذرند و خریطه امنیتی - جیوپولیتیک منطقه را وارونه بپذیرند؛ از جانب دیگر روس‌ها که این همه مصارف اقتصادی، بدنامی و تلفات را در افغانستان متحمل شده‌اند، بدون سهمی چشمگیر در آینده افغانستان نخواهند گذشت و لذا پیوسته خواهند کوشید تا راه تأمین منافع‌شان را جست و جو و عملی کنند.

آنچه هم‌اکنون در چشم‌رس می‌نماید اشتراک عناصر وابسته به روس در حاکمیت به اصطلاح با قاعده وسیع، خواست روس‌هاست. باری با تعقیب امریکا برای گرفتن امتیاز بیشتر از روس، طرح بی‌طرف ساختن و غیرنظامی کردن افغانستان، که همان ایجاد منطقه حایل است از جانب گورباچف در ملل متحد ارائه شد که روی آن نیز روس‌ها هنوز کار می‌کنند. هکذا روس‌ها شواهدی بروز داده‌اند که روی طرح ایجاد مناطق وابسته به خود و ارائه الگو در تقابل مناطق زیر سیطره مقاومت رسمی نیز کار می‌کنند که در آن صورت سرسختانه در حفظ آن خواهند کوشید و در صورت فشار جانب مقابل احتمال بمباران شدید از دوطرف مرز، جنگ شدید موشکی و حتی استفاده از سلاح شیمیایی نیز می‌رود، علوئاً از آن مناطق دست به ایجاد اپوزیسیون‌های مسلح و غیر مسلح در برابر مقاومت رسمی خواهند زد. (این پیش‌بینی به فیصدی زیاد عملی شد و روس‌ها برای مدتی سمت شمال را به رهبری رشید دوستم، نمونه ساخته بودند که مردم زیادی از کابل به آنجا مهاجرت می‌کردند. همچنان طیارات روسی با پرواز از میدان هوایی مزار، کابل و هرات را چندین بار بمباران می‌کردند - ویراستار)

احتمال دیگری را که در پی آمد سیاست روس‌ها در افغانستان باید در نظر گرفت، کشاندن نائره جنگ به پاکستان، و به قول خودشان منطقه‌ای ساختن جنگ است که در آن صورت این منطقه به مجمری از آتش بدل خواهد شد و هر دو ابر قدرت که فعلاً آتش‌بیبار آند، خود نیز درگیر آن می‌شوند و آنگاه است که جهان در طیف تهدید این جنگ قرار خواهد گرفت. این احتمال اگرچه خیلی ضعیف است، ولی با تعقیب روس‌ها توسط امریکا در افغانستان، و تصور تغییر نقشه جیوپولیتیک منطقه، باید آن را در نظر گرفت.

قابل یاد آوریست که صف آرائی مجدد نیروهای وابسته به روس در داخل پاکستان، دوری مجددشان از رژیم بینظیر بوتو و هشدارهای‌شان به تباهی پاکستان، در صورت ادامه سیاست مداخله در افغانستان، زمینه‌سازی‌های کشاندن جنگ به آن طرف مرزهای افغانستان است.

در همه حال، سوسیال امپریالیسم روس، علیرغم کشیدن نیروهای نظامی‌اش، به انواع مختلف در تحمیل عوامل و تأمین منافع خود در کشورما دست اندرکاری دارد و لذا دشمن خلق ماست.

نقش امریکا و متحد ینش و دورنمای سیاست آنها در افغانستان:-

باتجاوز روس به افغانستان، امریکا به یکی از آرزوهای دیرینه‌اش دست یافت و آن انتقام‌گیری و پیتنام از روسیه است. ابتدا سیاست امریکا بر آن بود تا با کمک به مرتجع‌ترین و جنایتکارترین نیروهای جامعه ما، روسیه را در کوهپایه‌های افغانستان میخکوب کند و تبلیغات وسیع علیه آن در سطح جهان به راه اندازد، ولی بعد تر با استفاده از مقاومت همگانی و شجاعت و دلیری مردم افغانستان و نبود یک رهبری ملی - انقلابی مدبّر بر صدر آن و استفاده از خصلت غلیظ برده‌منشانه عده‌ای بی‌همه چیز که به نام رهبران مقاومت در پاکستان ساخته و پرداخته شده بودند، با به کارگیری ارتش و پولیس نظامی پاکستان به

جلوداری ضیالاحق، امریکا میل به دنبال کردن روسیه و تقسیم منافع از طریق سهیم ساختن مزدوران در حاکمیت کشور ما پیدا کرد. در تداوم جنگ و تبارز ضعف روس ها، امریکا با کانالیزه کردن بنیادگراها به حیث سیستم فشار در پی بدست آوردن کامل افغانستان از چنگال روس شد و سیل اسلحه و دالر و متخصصین نظامی و ماهرین سی آی ای را رهسپار پاکستان ساخت تا در خدمت سیاست هایش در افغانستان قرار گیرند. در این رابطه پاکستان به حیث چماق و مجری، عربستان و متحدین عرب امریکا در نقش مُمد اقتصادی و اروپا بیشتر در ساحة پروپاگند و تبلیغات امریکا را همراهی کردند.

اداره ریگن در نظر داشت سیستم انحصارگرایانه روسی را با سیستم انحصارگرایانه و بنیادگرایی فنودالی - امریکائی تعویض کند؛ تا هم حد اعلای مبارزه ضد کمونیسم کرده باشد و هم در اوج انتقام گیری از روسیه خود را برساند. علاوهً با این طرز العمل امریکا را از پروسه عقب نشینی و سرافکندگی در شکست ویتنام برهاند و به موضع تعرضی و سربر آوردگی برساند.

در تطبیق این طرح، جنرال ضیا و گردانندگان آی اس آی (پولیس نظامی پاکستان) بهترین واسطه برگزیده شدند و تا آنجا که در توش و توان شان بود غلامانه کوشیدند. لذا امریکا، پاکستان و متحدین شان نیز از زاویه دیگری دست اندرکار تجاوز به افغانستان شدند و با این دست اندرکاری توانستند جنبش مقاومت مردم شجاع ما را طی ده سال از مسیر آزادیخواهانه اش منحرف ساخته و به گرداب وابستگی بکشانند. و اما چنانکه از حوادث برمی آید، امریکا علیرغم تلاش های همه جانبه اش قادر نشد گروه های بنیادگرایی مورد نظر خود را طبق دلخواه بر مردم تحمیل کند و مردم ما علیرغم تمام اجبارات تحمیلی برگزیده شان، این نیروها را عناصر مطلوب نپذیرفتند. از جانبی هم بنیادگراها بیشتر در نقش عناصر تخریب کار و تروریست قابلیت عملی خوب نشان دادند، در اداره و گرداندگی جنبش در جهت اهداف سیاسی - اجتماعی که تاحدی قابل پسند عامه باشد توفیق نداشتند. آن ها با بکارگیری امکانات سرشار و مشاورین بشمار امریکائی خود، قادر نشدند حتی بین خود به تنظیم سیاست های واحد در داخل و خارج کشور برسند و لذا هم اکنون سیاست سازان امریکائی از زوایای مختلف به قضیه افغانستان برخورد می کنند. از یک سو تشددگرایان CIA با تائید ISI پاکستان هنوز هم تقویت بنیادگراها و گسیل سیل اسلحه و پول را بدانها دنبال می کنند و حل قضیه افغانستان را از طریق جنگ و تشدد خواستاراند؛ و هم اکنون نیز تصور به قدرت رساندن بنیادگراها را در خود می پروراندند. فاکت های دیگری نیز وجود دارد که بعضی محافل حاکمه امریکا (وزارت خارجه) تمایل به راه حل معتدل تر نشان می دهند و در این طرح معتدلین پیشاورنشین و قوماندانان معتدلتر با ظاهر خان به حیث پایه های سنتی حاکمیت در نظر گرفته می شود و به بنیادگراها و عناصری از رژیم نیز سهمی می دهند.

لویی دوپری متخصص افغانستان شناس امریکائی چنین عقیده ای را بیان کره است که "یک بنیادگرایی افراطی و قوی مانند گلبدین نمی تواند رول مهم در آینده افغانستان بازی کند". میسایل ارماکاست مشاور عمومی وزارت خارجه امریکا در مصاحبه باتلویزیون آلمان (دسامبر 88) گفت:

“امریکا تشکیل یک دولت جدید با شرکت ظاهر شاه را حمایت می کند”. (۲)

با آنکه این گرایشات با مخالفت تشددگرایان امریکائی و آی اس آی پاکستان مواجه است، ولی واقعیت های موجود به طور طبیعی چندان به نفع بنیادگرایان نمی چرخد و امریکا اجباراً باید حد اعتدال در پیش گیرد. به رسمیت نشناختن حکومت هفت تنظیم، با آنکه به دست امریکا از طریق ISI پاکستان ساخته و پرداخته شد، خود باز گذاشتن دریچه ای است به درآمدن امریکا از آن باسیاست های دیگر متناسب با شرایط (احتمال تبانی).

ممکن است امریکا با توافق به حکومت معتدلتر، با در نظر داشت گسیل کمک های بین المللی برای بازسازی افغانستان به صورت یک "پلان مارشال افغانی" خواب ایجاد یک پلورالیسم سیاسی - اجتماعی و اقتصادی را در سر داشته باشد تا در دراز مدت نفع آن را بجیند. (این پیشبینی نیز تحقق یافته و امپریالیسم غدار امریکا این

سیاست را بعد از تجاوز مستقیم در افغانستان، از 2001 م پیاده کرد و افغانستان را به مستعمره کامل خود بدل ساخت - ویراستار)

سخن کوتاه این که امپریالیسم امریکا به عنوان فرزند قلدُر دیگری از خانواده امپریالیسم جهانی در رقابت با حریف روسی اش، ابتدا برای میخکوب کردن روس و انتقام از آن وارد معرکه افغانستان شده با بدست آوردن امتیازاتی از طریق اجیران جنایتکارش و با سوء استفاده از عقماندگی فرهنگی جامعه ما و احساس ضعف قوای روس در برابر دلیری های خلق ما به فکر تصرف افغانستان به بنیادگرایان - جنایتکارترین بردگانش - افتاد و با عدم پشتیبانی مردم از این بردگان جانی و عدم کفایت شان در جلب نیروهای اجتماعی، هم اکنون ضمن ادامه حمایت از بنیادگرایان در پی پیشبرد سیاست معتدلتر برآمده است، و سهم معینی در افغانستان برای خودش می خواهد که فیصدی این سهم نیز مربوط است به تکامل اوضاع در افغانستان، منطقه و جهان.

در نتیجه امپریالیسم امریکا نیز از سوی دیگر به تجاوز به کشور ما دست زده و ضمن غصب منابع مادی ما، دستش به خون هزاران هموطن ما آلوده است و عامل دیگری از ویرانی کشور ما است و لذا دشمن خلق ما به حساب می آید.

اروپا و نقش آن در افغانستان:-

دولت های اروپای غربی در آغاز تجاوز روس به افغانستان با شوربیشتری به رقابت با روس در این میدان علاقه گرفتند و با امریکا همراهی کردند، حتی بعضاً در پی بهره سازی برآمدند و به تبلیغ وسیع برای برخی ها پرداختند. مسعود را تیتو خواندند و . . . جمعی از کارشناسان اروپائی به تجزیه و تحلیل های اندیشه و کردار "فهرمانان" شان در افغانستان اقدام نمودند. اولیور غوای فرانسوی گلبدین را جامعه شناس، بشردوست و سیاستمدار برجسته معرفی می کرد و برخی هم دیگران را می ستودند.

فرانسه و انگلیس درین میان با علاقه بیشتری برخورد می کردند و آلمان غرب نیز در مقام دوم می ایستاد. اما پس از روی کار آمدن گورباچف و طرح پروسترویکا، تلؤن مزاج اروپای بیمار گل کرد و به ویژه پس از خروج قوای روس، آتش برخی محافل اروپائی فروکش کرده است. به استثنای انگلیس که سرسختانه در موضع تشددگرایان امریکا و بنیادگراها ایستاده است، دیگران به شیوه های دیگر مداخله در امور افغانستان علاقه گرفته اند و در نظر دارند از طریق شرکت در موسسات کمکی و بازسازی، با اعزام متخصصین و بعضاً جواسیس پایه هائی برای شان در افغانستان بسازند تا بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند. اروپائی ها بیشتر طرفدار "صلح" برای استنمارجمعی افغانستان و یا سهم برای همه هستند و هم اکنون نیز با ایجاد موسساتی در ساحات مختلف (طبی، فرهنگی، زراعتی، بازسازی و . . .) روی این طرح کاری کنند و هر یک منطقه ای را برای نفوذ در نظر گرفته اند. (کاملاً چنین شد- ویراستار)

رویهمرفته اروپا نیز، نه با همدردی با خلق ما، بلکه از در رقابت با روس و به همدستی امریکا، پای در قضیه افغانستان نهاده و قسمت هائی از منابع مادی ما را به غارت برده است. معادن زمرد پنجشیر، لاجورد بدخشان و احجار قیمتی دیگر اکثراً توسط اروپائی ها چپاول شده است. آثار گران بهای تاریخی و منابع ارزشمند دستی خلق ما به موزیم ها و بازارهای اروپا توسط اجیران بنیادگرا منتقل شده است و علاوه طی ده سال برخی دول اروپائی آتش بیار جنگ بوده و در درجه دوم آلودگی قرار می گیرند و به عنوان بخشی از سیستم امپریالیسم جهانی در تقابل به منافع خلق و کشور ما قرار داشته و دارند.

نقش پاکستان، اهداف و دورنمای سیاست های آن در افغانستان:-

پاکستان کشوری است که به عنوان حایل در تقابل با هند و افغانستان پای در عرصه وجود گذاشته و از آوان پیدایش، هستی اش در گرو وابستگی است. رژیم ارتجاعی ضیالالحق که در جامعه نیز بنیادهای استواری نداشت بر غلظت این وابستگی به امریکا افزوده و با به میان آمدن قضیه افغانستان از یکسو به

حیث چماق اجرائی سیاست های امریکا در منطقه، به ویژه در افغانستان، درآمد و از سوی دیگر برای گرفتن امتیاز و حل گره تاریخی که خود با افغانستان داشت، دست به عمل شد.

مناسبات تاریخی افغانستان با پاکستان (ابتدا به حیث بخشی از هند) در طول تاریخ طوری بوده است که پاکستانی ها می بایست به افغان ها به حیث عقابان مغرور باجگیر و بعضاً ناجی خود می نگریستند که این امر باعث ایجاد نوعی عقده حقارت در برابر افغان ها برای پاکستانی ها شده است. هکذا مسئله خط دیورند نیز زخم ناسوری است که پاکستان از آوان پیدایش تاکنون از آن رنج می برد.

طی بیش از ده سال گذشته فرصتی دست داد که پاکستان از برهم ریزی درونی افغانستان، وحشت و کشتار سیستم روسی در این کشور و دست اندرکاری امپریالیسم امریکا و مرتجعین عرب سود جسته و برای کفاندن عقده ها وارد کارزار شود و به آرزوهای دیرینه تاریخی اش دست یابد. دفاع از اسلام و پناه دادن به مسلمین اساسی ترین بهانه هائی اند که نظامیان و بنیادگرایان پاکستانی از آن بهره گرفته و به دست اندازی بیشرمانه به امور افغانستان آغاز کردند. در شرایطی که در کشور خود هیچگونه اجازه فعالیت به احزاب نمی دادند، برای افغانستان احزاب متعدد ساختند و زمینه تراشی کردند. اردوگاه ها و مراکز نظامی تربیتی ترور و تخریب به وجود آوردند و کثیف ترین عناصر جامعه ما را تربیت و تجهیز کرده برای کشت و کشتار و تخریب به افغانستان گسیل کردند و زیر نام جهاد بر همه چیز و همه کس تاختند، مردم ما را با تحقیر و توهین دست نگر خود ساختند تا با زیر پای کردن غرور و آزادی خواهی شان به مقاصد شوم خود و اربابان امریکائی - عربی شان جامعه عمل ببوشند.

بنیادگرایان و نظامیان پاکستانی برای رسیدن به مرام شان از شیوه هرچه بیشتر دامن زدن به آتش جنگ و استقرار یک حکومت بنیادگرای مدیون و مرهون و برده خود در افغانستان آغاز کردند و هنوز هم در همین راه روان اند؛ ولی عوامل متعددی در درون و بیرون افغانستان و پاکستان مانع رسیدن به مقصود شان شده و می شود. عوامل مربوط به افغانستان و بیرون پاکستان را در جاهای دیگر این نوشته بر شمریم و اما در داخل پاکستان نیز در این رابطه اقلأ دوگانگی به وجود آمده سیاست معتدلتری نیز سر بلند نموده و جای گشوده است.

پیپلزپارٹی (حزب مردم پاکستان) به رهبری بینظیر بهوتو قبل از رسیدن به قدرت بر سیاست های تشددگرایانه و جنگ طلبانه ضیا و حامیان اش انتقاد می کرد و خود را طرفدار حل معتدل ترقضیه معرفی میداشت و در تقابل با مشی ضیاالحق، حتی گرایشات متمایل به روسی تبارز می داد. به همین اساس با رسیدن این حزب به قدرت، تصویری رفت تغییرات جدی تری در سیاست پاکستان به وجود آید. ولی سیاست های پراگماتیستی و الزامات قدرت طلبی چنین احزاب در پراتیک نشان داد که علیرغم داشتن اکثریت آرا هم نمی توانند از زیر چتر وابستگی بیرون آیند. بینظیر به خاطر استقرار قدرتش، ضمن تعقیب وابستگی به امریکا، با روس هم می خواهد مناسبات حسنه داشته باشد، بناءً بیشتر خود تمایل به سیاست معتدلتر در افغانستان دارد که برای تبارزان فرصت طلبانه منتظر به دست آوردن مجوز امریکا است. جناح های دیگری نیز در داخل پاکستان از سیاست تشدد گرایان انتقاد می کنند و طرفدار اعتدال اند. رویهمرفته با فشار روز افزون مشکلات قضیه افغانستان بردوش پاکستان، این گرایش بیشتر زمینه تبارز می یابد، ولی تا هم اکنون مشخصات سیاست حاکم چنین است که ISI پاکستان در تار و پود مقاومت رسمی نفوذ کرده و گرداننده اصلی هفت تنظیم و اقمار پشاور نشین آن است، جنگ افروزی هایش هزاران هزار هموطن ما را به خون کشیده و کشور ویران شده ما را به خاک یکسان می کند و به خون و آبروی شهدای مقاومت مردم مامعالمه بیشرمانه می کند. از این معامله میلیون ها دالر سالانه به جیب می زند و لذا به عنوان یک عامل تجاوز در کشور ما عمل می کند که دشمنی برحق خلق ما را با خود به دنبال دارد. روحیه ضد پاکستانی بین مهاجرین و مجاهدین و اکثریت مردم ما رو به فزونی است و آینده تاریکی را به دنبال دارد. پاکستان با این تضادها و پرابلم های درونی، ضعف اقتصادی و عدم ثبات سیاسی اش قادر نخواهد بود این بار را برای مدت طولانی بر دوش بکشد. در سطح جهان نیز جوسیاسی برخلاف عملکردش در افغانستان در حال تحول است و علاوه بر صورت بروز جنگ منطقه ای ضربات جبران ناپذیری را پاکستان متحمل خواهد شد.

عربستان سعودی و سیاست های آن:-

کعبه نشینان با همجواری شان به خانه خدا، تاهم اکنون درصددیت با کمونیسیم شهره آفاق اند و تا هنوز هم به زعم خویش کشورهای سوسیالیستی را به رسمیت نشناخته و با اکثر آنها رابطه دیپلماتیک ندارند. این کشور تئوکراتیک که مرکز خوبی برای امریکاست، همراه با سیاست امریکا در قضیه افغانستان، با روس در تقابل قرار گرفته و به نام حامی اسلام ملیون ها دالر را به وسیله عمل سرسپرده اش (اخوانیت و وهابیت) به خاطر پیشبرد اهداف خود به افغانستان سرازیر کرده است.

عربستان سعودی بر علاوه تعقیب سیاست ها و منافع امریکا، اشاعه خرافات وهابیت و ستیزه با ایران را نیز در افغانستان دنبال می کند. مشاورینی از خود و از کشورهای عربی دیگر خریده به افغانستان اعزام می کند تا بر آتش جنگ بیافزاید. هم اکنون گروه های سرسپرده وهابی افغانی به حمایت کامل عربستان سعودی با در دست داشتن پول و انواع اسلحه مدھش، چون درندگان وحشی بر پیکر خونین مردم ما چسبیده و آن را تکه و پاره می کنند. جنایات وهابی ها در این اواخر ورد زبان همه گشته است و مردم نفرت عمیق شان را از این دشمنان خلق ابراز می دارند.

عربستان سعودی نخستین کشوریست که حکومت عبوری ائتلاف هفتگانه را به رسمیت شناخت و آن را در کنفرانس وزرای خارجه اسلامی نیز بر کرسی افغانستان نشانده.

دورنمای سیاست عربستان تابعی از سیاست امریکا است، از جانب دیگر، جامعه سنتی ما با وهابیت آنچنان سر سازگاری ندارد و همین که وابستگی اجباری مردم به این عناصر جبار مرفوع شود از آن ها روگردان می شوند. لذا با آن که عربستان سعودی می تواند آتش افروز جنگ خانمانسوز شود، ولی در آینده نمی تواند نقش اساسی در کشور ما داشته باشد. کشورهای عربی دیگر وابسته به امریکا نیز به نسبت هائی در همین محور حرکت می کنند.

چین و سیاست های آن در افغانستان:-

چین پس از مرگ مائوتسه دون در سرراشیب عدول از سیاست های پرولتری قرار گرفت ... با اینحال به قضیه افغانستان با يك پراگماتیسم ارتجاعی و منطق کمی برخورد کرد. تقابل با روس به حیث يك سنت در ارکان سیاست خارجی چین باقیمانده است، یورش وحشیانه روس به افغانستان، زمینه و فرصت خوبی برای چین نیز ساخت تا این تقابل را دنبال کند. چین زیرنام دفاع از خلق افغانستان، کمک هایش را از طریق جنرال ضیا و بنیادگراهای پاکستان به ارتجاعی ترین و کثیف ترین نیروهای جامعه ما سرازیر کرد. چین هرگز حاضر نشد و نمی توانست بپذیرد که تقویه نیروهای ارتجاعی به نفع مردم نیست، بر اساس منطق حفظ روابط دوستانه با پاکستان و تقویت نیروهای با کمیت بیشتر، در منجلاب خیانت به خلق و جنبش ما در غلتید.

سیاست چین در افغانستان تا حال در انطباق سیاست امریکا و حتی تابعی از سیاست پاکستان بوده است. وهم اکنون نیز با پذیرش گلبدین به حیث وزیر خارجه حکومت عبوری و وعده حمایت از آن به طور عملی Deffacto آن ها را به رسمیت شناخته است.

قابل ذکر است که کرشمه بازی های گورباچف به مذاق پیرخرفت چینی - تینگ سیائوپینگ نیز خوش خورده و چه بسا که پای توافقات بیشتر بروند و در قضیه افغانستان نیز تاثیرات خود را بگذارد (۳). نتیجه اینکه چین با گسیل کمک هایش به نیروهای ارتجاعی افغانستان، شریک جرم این جنایتکاران گشته و در قضیه افغانستان رد پای امریکا و پاکستان را دنبال کرده است و پس ازین نیز نه مایل است و نه هم قادر است نقش مثبت تعیین کننده ای در افغانستان بازی کند.

نقش ایران و دورنمای آن در افغانستان:-

ایران در مراحل اولیه، که هنوز از انرژی انقلاب مردم برخوردار بود، زیر نام صدور انقلاب اسلامی (ایران پناه گاه اسلام) و تحت شعار "نه شرقی نه غربی" باجدیت بیشتری به مسئله افغانستان بر خورد نموده و آن را نخستین زمینه مساعد به صدور انقلابش می دانست و لذا آغوشش را به روی مخالفین رژیم وابسته به روس باز کرد؛ دفاتر متعدد را اجازه داد و نیروهای مختلف - حتی نیروهای انقلابی - توانستند از آن به حیث پشت جبهه استفاده کنند. ایجاد دفتر جنبش های آزادیبخش و شعبه افغانستان، و حتی ساختن و پرداختن گروه های افغانی وابسته به ایران نمونه از تحرك ایران در این زمینه بود؛ ولی دیری نگذشت که جنگ قدرت آغاز شد و جناح بندی های طبقات حاکمه در همه ابعاد، منجمله برخورد به قضیه افغانستان نیز، چندگانگی به وجود آورد. آخوند ها با گرایش به روس ها در مسئله افغانستان برخورد محافظه کارانه تر در پیش گرفتند و فقط از طریق بنیادگرایان افغانستان هدف شان را دنبال می کردند. لیبرال ها این سیاست را با طنز "نه شرقی نه غربی شمالی شمالی" به باد انتقاد گرفته و خواستار برخوردی جدی تر به روس و قضیه افغانستان بودند. جنگ ایران و عراق و وابسته شدن ایران به بلاک روسی و تصفیه لیبرال ها از هیئت حاکمه ایران روز تا روز جدیت مسئله افغانستان را کمتر می کرد و تا آنجا رسید که عمدتاً به شیعیان محدود می شد که آنهم در حد شیعیان پیرو خط امام (گروه های کاملاً مزدور ایران) خلاصه می گردید. در عین حال رابطه که با بنیادگرایان سنی بر قرار می شد روی دو هدف سیر می کرد، یکی تقابل با امریکا و عربستان سعودی و دیگری به دست آوردن مقداری اسلحه و مهمات از طریق نیروهای پاکستان نشین. در رابطه با مسئله دوم ایران آن قدر پیشرفت که با زیر پا کردن موازین پذیرفته شده خودش به مصادره سلاح هائی که اجازه عبور آن را از خاک خود به جانب افغانستان داده بود، دست می زد. مسئله گرفتن و یا خرید موشک های ستنگر از بنیادگرایان افغانی هم که در سطح جهان افشا شد.

هم اکنون ایران يك سیاست دو پهلو را در قضیه افغانستان دنبال می کند، از یکسو با کرشمه بازی با روس، آنچنان که خود با رهبران حزب توده کنار آمد، نیروهای مزدور افغانی خود را به معامله با رژیم روس وامیدارد و از سوی دیگر برای جلوگیری از نفوذ سعودی و احیاناً امریکا به پاکستان نزدیک می شود و برای گرفتن سهم بیشتر در به اصطلاح حکومت عبوری مجاهدین، برای نیروهای وابسته اش چانه می زند. دقیقاً معلوم نیست چگونه این سیاست دو پهلو را متحقق می سازد.

آنچه مسلم است اینست که سیاست ایران ضربات سختی بر پیکر جنبش مقاومت و مردم رنج دیده ما وارد ساخته و عده زیادی از هموطنان مظلوم ما را به دست اجیران نصر و سپاه و... به خون کشیده و هزاران دیگر را آواره و دربردار ساخته است، عده ای را هم جبراً به کام روس فرو کرد. هم اکنون نفرت مردم ما نسبت به رژیم آخوندی ایران - هم در تشیع و هم در تسنن - به حدی است که دیگر کسی جرأت ندارد از الگوی ایران در افغانستان صحبت کند و لذا سیاست ایران در افغانستان يك سیاست شکست خورده است.

وضع نیروهای مترقی و دموکرات در جهان و

برخورد شان به مسئله افغانستان

پس از سقوط چین به گودال رویونیوزم سه جهانی و در محراق آن نفی اندیشه مائوتسه دون و هکذا در غلتیدن آلبانی به منجلاب نوع دیگری مائوتسه دون زدائی و دکماتیسم و درگیری های درونی این دو کشور در ارتباط همین قضایا، در سطح جهان نیز نیروهای مترقی و رهروان اندیشه مائوتسه دون به افتراق کشیده شدند و پس از يك پروسه برخورد سخت بین همسنگران دیرین، روحیه یاس و فرار از مرکز همه جا سایه گسترد و تا آنجا پیشرفت که به اضمحلال نیروهای معینی انجامید. این امر عوامل دیگر بر هواداران نیروهای مترقی در جهان و هکذا بر نیروهای دموکرات نیز تاثیر منفی گذاشت. نمونه آن را در جامعه خودمان به وضاحت می توان دید که هم پوتنشیل چپی ها را به تحلیل برد و هم هواداران

را به یاس و دلزدگی کشاند. کودتای ثور و تجاوز روس بر میهن ما، و مقاومت همگانی در تقابل آن درست در همچو بُرشی از تاریخ به وقوع پیوست. این خود نیز بر دامنه دوری نیروهای دموکرات و هواداران نیروهای مترقی از چپ انجامید. عده ای هم که تمایل به همدردی و حمایت معنوی از مردم ما داشتند با حضور نیروهای ارتجاعی در مقاومت میهنی ما از همان آغاز، جنبش را ارتجاعی می خواندند و از کنار آن یا رد می شدند و یا حتی علیه آن موضع می گرفتند، درحالی که اگر نیروهای ملی قدرمی شدند موضع شان را در قلب مردم و در بین جنبش پُرکنند و با جرئت و اکتویته لازم در جهت دهی جنبش و روشنگری خلق ما سهیم می شدند، چه بسا که تاریخ ما هم اکنون طور دیگری رقم زده می شد.

ما در طول چندین سال با زحمات زیاد در سطح بین المللی توانستیم پیشتیبانی معنوی عده ای را به جنبش جلب کنیم، که آنهم با تکامل منفی اوضاع مانند حاکمیت بیشتر نیروهای ارتجاعی و اربابان بین المللی شان بر جنبش، تنهائی و بالآخر شکست ها و هکذا ضعف های ما در پیشبرد وظایف مان . . . سیر نزولی در پیش گرفت.

مشخصه فعلی نیروهای مترقی و دموکرات جهان در ارتباط به جنبش ما چنین است: این نیروها از امکان و توان قابل حسابی برخوردار نیستند، با این حال برخی از این نیروها نیز بر منطق کمی تکیه می کنند و وقتی ما در برابر دوغول وابسته به سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم نتوانیم کمیت مشابه عرضه کنیم، زیر سوال شان می رویم و مناسبات شان باما خدشه دار می شود.

چپ بین المللی اکثراً با عدم شناخت از اوضاع مشخص کشورما و هیاهوی گروه ها و افراد پرمدعای جدا از جامعه و جنبش، از ما تطبیق فورمول های قالبی را طالبند و بر شیوه کارما در سطح جنبش ملی خرده گیری می کنند، برخی از این پیشتر می روند و شرکت نیروی چپ را در جنبش مقاومت ملی نفی می کنند.

هم اکنون که الزامات جنگ ملی از شانۀ ما دور شده و علیه کلیه نیروهای وابسته به سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و ارتجاع جهانی موضع علنی گرفته ایم، امکان همسوئی و همکاری های بیشتر در سطح نیروهای مترقی و دموکرات جهان به وجود آمده است که با سیاست درست و سازنده می توان سنگر واحدی را به وجود آورد.

گفتنی است که طی ده سال که ملت ما مورد تجاوز وحشیانه يك ابر قدرت قرار گرفته و به خون کشیده شده است، از حمایت و همدردی قاطبه خلق های جهان برخوردار بوده و در هر قاره و جایی که ندای این ملت رسیده است توده های مردم کشورهای آن قاره لبیک همدردی گفته اند و این بزرگترین پشتوانه يك خلق و يك جنبش است.

استراتژی مرحله ای و تاکتیک ها و شعارهای ما:-

گفتیم نخستین مشخصه جامعه کنونی ما طرد تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیسم روس و فرارانش صدوبیست هزار نفری اش از کشورماست.

دومین مشخصه اینست که از يك سو نیروهای کمپرادوری وابسته به روس هنوز هم برای سرکوب خلق ما با سوسیال امپریالیسم متحد بوده و با استفاده از کمک هایش بر قسمتی از خلق ستم روا می دارند، و از سوی دیگر نیروهای فئودالی- کمپرادوری وابسته به غرب و ارتجاع جهانی به همدستی اربابان شان بر قسمت های دیگری از خلق و کشورما سیطره و حاکمیت شان را گسترده اند. با در نظر داشت این مشخصات و تحلیل عینیت تضادهای موجود در جامعه ما و دست اندرکاری و آرایش نیروهای مختلف داخلی و خارجی، نتیجه چنین است که هم اکنون در تضادهای جامعه ما جابجایی صورت گرفته و متناسب با این جابجایی ها در استراتژی حداقل (هدف) و هدف ضربت اصلی انقلاب نیز تغییری وارد شده است که باید آن را دقیقاً در نظر گرفت و براساس آن تاکتیک های جدید مبارزاتی و شعار روز را مطرح کرد.

اگر دیروز با حضور مستقیم ارتش تجاوزگر روس و حاکمیت رژیم مزدورش هدف اولیه طرد تجاوز و هدف ضربت اصلی ارتش متجاوز و نیروهای تحت حمایت آن بود، امروز دیگر با طرد تجاوز مستقیم و تقسیم حاکمیت بین فنودالیسم و کمپرادوریسم وابسته به روس و آمریکا، استراتژی حداقلی یا هدف ما، واژگون سازی مناسبات فنودالی - امپریالیستی مسلط در جامعه و جایگزینی مناسبات دموکراتیک نوین به جای آنست که دربرآوردن این مامول هدف ضربت اصلی ما حاکمیت فنودال - کمپرادوری، یا کمپرادور- فنودالی است. مضمون جنبش ما، دیگر نه يك مضمون صرفاً ملی که به وسیله جنگ ملی همگانی علیه امپریالیسم متجاوز متحقق می شود، بلکه يك مضمون دموکراتیک ملی است که دشمنان اصلی اش فنودالیسم و امپریالیسم (سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم) هستند و هم اکنون نمایندگان آن در حاکمیت های دوگانه کابل - پشاور با هم در ترکیب کمپرادور- فنودالی و فنودال - کمپرادوری تجسم یافته اند. این حاکمیت های دوگانه یا باهم تطبیق می یابند و پایتخت واحد می سازند و یا در سهم شان تحولی رونما می شود و همچنان درستیزه می مانند. در هر حال هدف ضربت اصلی اند. استراتژی نظامی که در تحقق استراتژی حداقلی ما به کار بسته می شود، جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات است.

تفاوتی که در این جابجائی در تاکتیک های مبارزاتی ما به وجود می آید عمدتاً در اینست که اگر در شرایط تجاوز مستقیم روس به کشور ما در جبهه متحد ملی ضد تجاوزی تمام طبقات اجتماعی که منافع شان از طرف سوسیال امپریالیسم متجاوز و وابستگانش ضربت خورده بود، به شمول فنودالها - می توانستند سهیم شوند، امروز دیگر با دفع تجاوز، جبهه متحد نیروهای اصلی و محرکه انقلاب، یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی را به رهبری سیاسی پرولتاریا دربر گرفته و در تخصص شدید با فنودالیسم و امپریالیسم قرار می گیرد و ما در این رابطه الزامات جنگ ملی را نداریم.

ما ضمن اینکه می کوشیم تا مجموعه نیروهای چپ را در یک اتحاد برای تدارک حزب پرولتری بسیج کنیم، تلاش خواهیم کرد تا مجموع نیروهای ضد امپریالیسم و فنودالیسم را نیز در جبهه متحد دموکراتیک بسیج کنیم، (کاری را که در جبهه ملی رهانیبخش آغاز کرده ایم با جدیت و صداقت دنبال می کنیم). هکذا نیروهای مسلحی را که به آن دسترس و اعتماد داریم باید حفظ کنیم تا نطفه های ارتش آزادیبخش تحت رهبری ما شوند.

تغییر در شیوه های مبارزاتی ما بدین اساس است که دیروز در جریان مقاومت ملی ضد تجاوزی، مبارزه دموکراتیک تابعی از مبارزه ملی ضد امپریالیسم متجاوز بود، امروز دیگر مبارزه دموکراتیک بر مبارزه ملی تقدم می یابد؛ و تازه اینکه مبارزه ملی ضد امپریالیستی ما از خلال مبارزه طبقاتی متحقق می شود، یعنی مبارزه با امپریالیسم را از طریق مبارزه با کمپرادوریسم (روسی و آمریکائی) که نمایندگان بومی امپریالیسم هستند به پیش می بریم. اگر دیروز، سوسیال امپریالیسم روس به حیث امپریالیسم متجاوز دشمن عمده ما بود، امروز سیستم امپریالیسم جهانی (سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم) آماج مبارزه ما قرار خواهد گرفت. اگر دیروز که مورد تجاوز مستقیم قرار گرفته بودیم تاکتیک تعرضی در متن استراتژی دفاعی خود، دفاع از وطن در برابر تجاوز داشتیم و مردم را برای جنگ های تعرضی بر متجاوز بسیج می کردیم و خود نیز در پیشاپیش قرار می گرفتیم، امروز بنا بر حاکمیت وضع خاصی و با در نظر داشت توازن قوای موجود جامعه اکثراً و برای مدتی باید به تاکتیک دفاع از خود یا همان تاکتیک استخلاص پیشآهنگ از زیر ضربت با فشردهگی و کارطوانی در حالت مخفی، جمع آوری نیرو و انتظار فرصت مناسب متوسل شویم و مردم و نیروهای متحد مان را بسیج کنیم تا از هرگونه اشتراک در جنگ قدرت های حاکمه مزدور (رژیم وابسته به روس و ارتجاع وابسته به آمریکا) که هم اکنون در جریان است بپرهیزند و نیروهای مسلح خود را ذخیره و خود را اكمال کنند تا گُردانهای ارتش آزادیبخش آینده شوند. اشتراک ما هم اکنون در این میدان به عنوان يك ضرورت مبرم برای بسیج توده ها به منظور تبدیل این جنگ غیر عادلانه به جنگ عادلانه و برحق است که آزادی کامل وطن و هموطن را تأمین کند. ما باید جنگ توده ای دشواری را با حوصله مندی تدارک ببینیم و آن را تا رسیدن به هدف مان، که همان نجات کامل خلق از زیر یوغ فنودالیسم و امپریالیسم است، به پیش ببریم.

انتخاب شعار مبارزاتی نیز مسئله عمده در تعیین خط مبارزاتی نیروهای رزمنده است. نیروی انقلابی باید در هر مقطع شعار زمان را در یابد و الا با طرح شعارهای دور از زمان (چپ و یاراست) بدون این که برنامه اش را به مردم برساند، از مردم تجرید شده و ضربت می خورد.

اگر دیروز بنا بر الزامات جنگ ملی و برای بسیج همگانی در طرح شعارمان حتی خواست های عقب مانده توده ها را نیز باید در نظر می گرفتیم، و یا احتمالاً از بی تجربگی برای خوشی خاطر افشار محدودی شعارهای "چپ روانه" می دادیم، امروز دیگر ضرورت نداریم حتی برای بسیج توده ها، مثلاً به شعار های جمهوری اسلامی و یا توهامات حکومت بیطرف ظاهرخان و . . . متوسل شویم. همچنانکه "با شجاعت در آن مقاطع و ساحه هائی که شعارهای پرولتری نمی تواند در خدمت آگاهی، بسیج و سازماندهی توده ها قرارگیرد، باید موقتاً عقب نشینی کرد و به جای آن سیاست ها و شعارها و تاکتیک هائی را اتخاذ نمود که ما را به هدف نزدیک تر بسازد".

اپریل 1989 م مطابق حمل 1368 ش

یادآوری ها:

۱ - رژیم مزدور روس قادر نشد و نمی توانست با حل کامل و عمیق مسئله ارضی به مالکیت اقتصادی فئودال ها خاتمه دهد. رفورم های مطروحه نیز نوعی سازش با فئودالیسم را همراه داشت و علاوه سیستم ویژه زمین داری دولتی را رایج می ساخت. از همین سبب است که شیوه تولید کماکان فئودالی باقی ماند که با جاروب کردن نیروهای رژیم از روستاها، فئودال ها و افس مالک زمین های شان شدند و شیوه تولید فئودالی مسلط باقی ماند. فئودال ها همچنان از نظر اقتصادی طبقه حاکم بودند که تضاد شان با دهقانان تضاد اصلی بود و فقط با حضور امپریالیسم متجاوز شکل تبعی به خود گرفته بود.

۲ - دست نویس این نوشته چند روز قبل به پایان رسیده بود که به تاریخ 28.3.89 م رادیوی امریکا در پروگرام صبح دری خود از زبان زلمی خلیل زاد مشاور وزارت خارجه امریکا در امور افغانستان اعلان کرد که "اوضاع موجوده افغانستان در نتیجه جنگ داخلی بین حکومت وابسته به روس و حکومت وابسته به پاکستان به طرف لبنانی شدن و از بین رفتن افغانستان به پیش می رود، ما برای حل مسئله افغانستان الترناتیو سومی را که در آن ظاهرخان نقش داشته باشد مساعد تر می بینیم".

۳ - چند روز از دست نویس این نوشته گذشته بود که گورباچف به چین سفر کرد و پس از دیداری با تنگ سیائوپینگ از حل کامل اختلافات شان به خبرنگاران صحبت کردند و فصل نوینی را در مناسبات شان اعلان نمودند.

پایان قسمت اول